



پدر، قهرمان من

«پدر قدرتمندی باشید که فرزندان شما به آن نیاز دارند»

دکتر مگ میکر

مترجم

دکتر شهناز نوحی



پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

پاییز ۱۴۰۰

Meeker, Margaret J.

میکر، مارگارت ج.، ۱۹۵۷-م. پدر، قهرمان من: پدر قدرتمندی باشید که فرزندان شما به آن نیاز دارند / مگ میکر؛ مترجم شهناز نوحی. — قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۴۰۰.

۱۹۲ص. — (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ ۵۸۳: خانواده؛ ۱)

ISBN: 978-600-298-363-3

بها: ۳۳۵۰۰۰ ریال

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا.

یادداشت: عنوان اصلی: [2017], Hero : being the strong father your children need

عنوان دیگر: پدر قدرتمندی باشید که فرزندان شما به آن نیاز دارند.

۱. پدری. ۲. Fatherhood. ۳. پدران. ۴. Fathers. ۵. رفتار والدین. ۶. Parenting. ۷. پدری -- جنبه‌های مذهبی --

مسیحیت. ۸. Christianity -- Religious aspects -- Fatherhood الف. نوحی، شهناز، ۱۳۵۳-، مترجم. ب.

پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. ج. عنوان.

HQ۷۵۶

۳۰۶/۸۷۴۲

۸۴۴۶۸۰۴

شماره کتابشناسی ملی



پدر، قهرمان من

مؤلف: دکتر مگ میکر

مترجم: دکتر شهناز نوحی

ناظر: دکتر مسعود جان‌بزرگی

ناشر: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

صفحه‌آرایی: تحریر اندیشه

چاپ اول: پاییز ۱۴۰۰

تعداد: ۳۰۰ نسخه

لیتوگرافی: سعیدی

چاپ: قم-سبحان

قیمت: ۳۳۵۰۰ تومان

کلیه حقوق برای پژوهشگاه حوزه و دانشگاه محفوظ و نقل مطالب با ذکر مأخذ بلامانع است.

قم: ابتدای شهرک پردیسان، بلوار دانشگاه، نیش میدان علوم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تلفن: ۰۲۵-۳۲۱۱۱۱۰۰ (انتشارات

۳۷۱۸۵-۳۱۵۱، ص. پ. ۳۲۸۰۳۰۹۰، ۳۷۱۸۵-۳۱۵۱

تهران: خ انقلاب، بین وصال و قدس، کوی اُسکو، پلاک ۴، تلفن: ۶۶۴۰۲۶۰۰

www.rihu.ac.ir

info@rihu.ac.ir

فروشگاه اینترنتی: <http://rihu.ac.ir/fa/book>

مرکز یخش: قم، خیابان معلم، مجتمع ناشران، طبقه همکف، پلاک ۲۷، تلفن: ۰۲۵-۳۷۸۴۲۶۳۵-۶

سخن پژوهشگاه

پژوهش در علوم انسانی به منظور شناخت، برنامه‌ریزی و ضبط و مهار پدیده‌های انسانی در راستای سعادت واقعی بشر ضرورتی انکارناپذیر است و استفاده از عقل و آموزه‌های وحیانی در کنار داده‌های تجربی و در نظر گرفتن واقعیت‌های عینی، فرهنگ و ارزش‌های اصیل جوامع شرط اساسی پویایی، واقع‌نمایی و کارایی این‌گونه پژوهش‌ها در هر جامعه است.

پژوهش کارآمد در جامعه ایران اسلامی در گرو شناخت واقعیت‌های جامعه از یک‌سو و اسلام به‌عنوان متقن‌ترین آموزه‌های وحیانی و اساسی‌ترین مؤلفه فرهنگ ایرانی از سوی دیگر است؛ ازاین‌رو، آگاهی دقیق و عمیق از معارف اسلامی و بهره‌گیری از آن در پژوهش، بازنگری و بومی‌سازی مبانی و مسائل علوم انسانی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

توجه به این حقیقت راهبردی از سوی امام خمینی «ره»، بنیانگذار جمهوری اسلامی، زمینه شکل‌گیری «دفتر همکاری حوزه و دانشگاه» را در سال ۱۳۶۱ فراهم ساخت و با راهنمایی و عنایت ایشان و همت استادان حوزه و دانشگاه، این نهاد علمی شکل گرفت. تجربه موفق این نهاد، زمینه را برای گسترش فعالیت‌های آن فراهم آورد و با تصویب شورای گسترش آموزش عالی در سال ۱۳۷۷ «پژوهشکده حوزه و دانشگاه» تأسیس شد و در سال ۱۳۸۲ به «مؤسسه پژوهشی حوزه و دانشگاه» و در سال ۱۳۸۳ به «پژوهشگاه حوزه و دانشگاه» ارتقا یافت.

پژوهشگاه تاکنون در ایفای رسالت سنگین خود خدمات فراوانی به جوامع علمی ارائه نموده است که از آن جمله می‌توان به تهیه، تألیف، ترجمه و انتشار بیش از ۵۸۰ عنوان کتاب و شش نشریه علمی اشاره کرد.

این کتاب در سطح عمومی برای همه پدران یا آنهایی که مایلند با نقش پدری آشنا شوند، حاوی مطالب مهم و قابل استفاده‌ای است که آن را هدیه مناسبی برای خانواده‌ها می‌دانیم.

از استادان و صاحب‌نظران ارجمند تقاضا می‌شود با همکاری، راهنمایی و پیشنهادهای اصلاحی خود، این پژوهشگاه را در جهت اصلاح کتاب حاضر و تدوین دیگر آثار موردنیاز جامعه دانشگاهی و علمی یاری دهند.

در پایان پژوهشگاه لازم می‌داند از مترجم کتاب، سرکار خانم دکتر شهناز نوحی و ناظر محترم، آقای دکتر مسعود جان‌بزرگی تشکر و سپاسگزاری نماید.

تشکر و قدردانی مؤلف

می‌خواهم از نماینده ادبی و دوست خود «شانون لیتون» قدردانی کنم. شما که سال‌ها قهرمان کارهای من بوده‌اید. به خاطر حمایت بی‌دریغتان متشکرم. «آنه مان» شما در هر صفحه از هر کتاب، سخنرانی و پادکست با من بوده‌اید و نمی‌دانم چطور می‌توانم از عشق و وفاداری‌تان نسبت به خودم قدردانی کنم.

تیم تألیفم (Regnery) فوق‌العاده بوده است. «هری کراکر» ویراستارم، شما در تجارت بهترین هستید. «ماریا رول»، شما نیز کار فوق‌العاده‌ای انجام داده‌اید. من از شما «مرجی راس» به خاطر رهبری تیم تألیف، دوستی و اعتقاد به کارم سپاسگزارم. شما زنی فوق‌العاده هستید. من از دوست و طرفدارم «باب دموس» متشکرم. بدون شما، تألیف این کتاب ممکن نبود. با تشکر از «مارک بلومفیلد» و «آلیسا کوردووا» و از شما «گری تراشیتا»، برای زحمت شما به‌عنوان نمایندگان تیم تألیف من.

دو نفر از اعضای این تیم به خاطر کمک‌های حرفه‌ای و برجسته‌شان شایسته تقدیر هستند: «گرانج جنکینز» و «راشل پینکرتون». «آندره لوکادو»، شما در زمینه مهارت‌های نوشتاری کمک بزرگی به من کرده‌اید.

در پایان، از پدران بزرگواری که الهام‌بخش من برای نوشتن این کتاب بودند، متشکرم: «دیو رامزی»، «دیو تیری»، «بنجامین واتسون»، «بلیک تامپسون»، «جرمی برلند»، «لس پاروت»، «هنری کلود»، «مایکل جونیور» و از ده‌ها پدری که در راستای فعالیت‌هایم برای کودکان، از این موجودات شگفت‌انگیز مراقبت می‌کنند، تشکر می‌کنم.

تقدیر به وجود مشفق پدرم

مرد تمام عیار خانواده

پدری استوار، سخت کوش و حامی

شهناز نوحی

این کتاب به پدران بزرگواری اهدا می‌شود که شخصاً به من الهام بخشیدند تا نمونه‌های برجسته شما را به‌عنوان قهرمان معرفی کنم.

به همسر؛ "والد"

به برادرانم «مایک و باب جونز» و برادران همسر «دن وایت، بن مک کالستر و جان لینفوت»
به پدران جوان‌تر «آلدن، براندون، مایکل، فردی، برد، لوک، بو، کوری و جاش»
و برای کسانی که پدر خواهند شد؛ «تی و جوناتان»، باشد که همیشه به الگوهای فوق‌العاده‌ای که داشتید، نگاه کنید و آنها را دنبال کنید.
و مهم‌تر از همه از بزرگانی که قبل از ما آمدند؛ پدرم، والی، و پدر همسر، و متشکرم که اثر ماندگار خود را در همه این مردان به جا گذاشتید.

فهرست مطالب

مقدمه دیو رامزی ۵

فصل اول: شما یک قهرمان هستید

قهرمانان گمشده ۱۳
یک پسر، یک تراکتور و مجموعه گسترده‌ای از تکالیف بر دوش ۱۶
تفاوت بین مادران و پدران؛ چرا آنها در کنار هم بهتر هستند؟ ۱۸
هیچ پدری مجبور نیست کاملاً عالی باشد ۲۰
پدران! لطفاً این کار را نکنید، دلیلش اینجاست ۲۰
پدران و مادران رو به جلو حرکت می‌کنند ۲۱

فصل دوم: چه کسی می‌گوید شما عالی هستید؟

شما زیر نظر هستید ۲۹
پدران چگونه زمان را در اختیار می‌گیرند ۳۰
حتی «پدران بد» نیز می‌توانند پدر فوق‌العاده‌ای شوند ۳۱
مانند یک قهرمان زندگی کنید ۳۴
به اندازه کافی محکم و استوار باشید ۳۷
مهم‌ترین شغل شما خانواده‌تان است ۳۸

فصل سوم: رهبر، نه مربی

رهبری اخلاقی ۴۳
یک رهبر خودش را فدا می‌کند ۴۶
یک رهبر از دیگران پیروی نمی‌کند ۵۱

فصل چهارم: شما پدرتان نیستید

- ۵۷..... ساختن میراثی بهتر
- ۵۸..... پسران و پدران گمشده آنها
- ۵۹..... مرد خانه باشید
- ۶۳..... نبود یک الگوی نقش
- ۶۴..... شکستن عادت‌های بد پدر
- ۶۵..... پدر بدقلق
- ۶۵..... مردانگی ازهم‌گسیخته
- ۶۷..... پدر الکلی
- ۶۷..... پدر نوع «الف» و پدر نوع «ب»
- ۶۸..... چگونه می‌توانید پدری بهتر از پدر خود شوید

فصل پنجم: سه سؤالی که فرزندان برای پاسخ دادن به شما نیاز دارد

- ۷۷..... پرسش اول: پدر، واقعاً در مورد من چه احساسی داری؟
- ۸۰..... پرسش دوم: پدر، در مورد من چطور فکر می‌کنی؟
- ۸۳..... پرسش سوم: پدر، برای من چه آرزوهایی داری؟
- ۸۶..... این توصیه برای هر پدری مناسب است

فصل ششم: روی بازی تمرکز کنید، نه مسابقه

- ۹۰..... بازی ۱: با کودکان خود بازی کنید
- ۹۳..... بازی ۲: همراه با فرزندان خود دعا کنید
- ۹۵..... بازی ۳: استوار باشید
- ۹۶..... بازی ۴: صداقت داشته باشید
- ۹۸..... بازی ۵: محکم باشید
- ۱۰۲..... بازی ۶: متعهد باشید

فصل هفتم: واژه‌ها، نیرویی برای شفا دادن یا آسیب زدن

- ۱۰۷..... پدران بهترین برقرارکننده ارتباط هستند
- ۱۱۰..... چهار اصل مهم برای برقراری ارتباط خوب پدرانه
- ۱۱۰..... راهنمایی
- ۱۱۳..... تأیید
- ۱۱۴..... توجه
- ۱۱۷..... احترام

فصل هشتم: شجاعت و راستگویی را به آنها بیاموزید

۱۲۲.....	قدرت «نه» گفتن
۱۲۴.....	شجاعت و حقیقت
۱۲۶.....	چه چیزی درست است؟
۱۲۶.....	چه چیزی نادرست است؟
۱۲۷.....	گاهی شجاعت، یعنی سکوت
۱۲۸.....	شجاعت، حقیقت و کودکان شما
۱۳۱.....	شجاعت را به فرزندان خود بیاموزید

فصل نهم: شما نیز همانند خداوند «ولی» نامیده می شوید

۱۳۷.....	نام پدر
۱۴۰.....	مسئولیت در برابر احترام
۱۴۳.....	محدودیت در قدرت

فصل دهم: قهرمان و برنده حکومت سه نفره؛ استقامت، بخشندگی، مشارکت

۱۴۸.....	تمام قهرمانان ایستادگی می کنند و اهمیتی ندارد که چالش از چه نوعی باشد
۱۵۲.....	استقامت و بخشش: چرا آنها دست در دست هم دارند؟
۱۵۶.....	بخشش و مشارکت
۱۶۱.....	فهرستی از موانع موجود
۱۶۱.....	شخصیت خود را با این دو مؤلفه قوی کنید: استقامت و بخشش
۱۶۲.....	برنامه ریزی کنید

منابع

۱۶۵.....	الف) مباحث مربوط به پدران
۱۶۶.....	ب) مباحث مربوط به دختران
۱۶۸.....	ج) مباحث مربوط به پسران
۱۷۰.....	د) مباحث عمومی
۱۷۷.....	ه) برای مطالعه بیشتر پدران
۱۷۷.....	۱. کتابها
۱۷۸.....	۲. منابع اینترنتی

مقدمه

خانواده نخستین محیط و سیستمی است که کودکان با آن روبه‌رو هستند. کودک پندارهای اولیه را در باره جهان در خانواده فرامی‌گیرد، از لحاظ جسمی و ذهنی رشد می‌یابد، شیوه‌های سخن گفتن را می‌آموزد، هنجارهای اساسی رفتار را یاد می‌گیرد و سرانجام شخصیت، نگرش و اخلاق او شکل می‌گیرد و به عبارتی اختصاصی می‌شود.

از عوامل اصلی زمینه‌ساز آشفته‌گی ساختار خانواده، حذف یا کم‌رنگ شدن نقش یکی از والدین است؛ بنابراین، کارکردها و مسئولیت‌های دیگر اعضای خانواده باید به گونه‌ای تغییر یابد که بتواند جای خالی او را پر کند؛ ولی با وجود آن، نمی‌توان مطمئن بود که این فرایند می‌تواند به درستی اتفاق بیفتد. گسستگی در ساختار خانواده می‌تواند به نظارت اندک والدین بینجامد. اگرچه در بحث‌های مربوط به نقش والدین در بافت خانواده، همواره نگاه‌ها و بررسی‌ها معطوف به جایگاه و نقش مادر بوده است و به نقش پدر کمتر توجه و تا اندازه زیادی نقش پدران نادیده گرفته می‌شود و به‌طور سنتی به نقش ابزاری آنها در تأمین منافع مادی و اقتصادی خانواده بسنده کرده‌اند؛ اما این کم‌توجهی به معنای کم‌اثر بودن نقش پدر در ساختار خانواده نیست.

در طول سی سال گذشته، پژوهش‌ها بیانگر اهمیت نقش پدر در رشد و پرورش فرزندان است. بدین معنا که درگیری مثبت پدر در تربیت فرزندان به پیامدهای مثبت اجتماعی، پیشرفت تحصیلی، حرمت خود بالا، احساس شایستگی و... در آنها می‌انجامد؛ به سخن دیگر، متغیر بسیار مهمی که به‌طور مداوم با نتایج مثبت زندگی ارتباط دارد، کیفیت رابطه پدر و کودک است. تعهد و مسئولیت‌پذیری پدران در مراقبت از فرزند خود، به‌طور مثبتی با «شایستگی اجتماعی، بلوغ و ظرفیت ارتباط با دیگران» فرزندان ارتباط دارد. آنها روابط مثبت بیشتری با دوستان و همسالان خود دارند و در ردیف افراد محبوب و موردپسند همسالان و معلمان خود طبقه‌بندی می‌شوند؛ همچنین

گرمی و مهرورزی پدر، نظارت و کنترل، مرزگذاری، برنامه‌ریزی و قانون‌مندی او به‌طور قابل‌توجهی بلوغ اخلاقی کودک را تخمین می‌زند. پس می‌توان گفت پدران به‌عنوان عضو حاشیه‌ای در خانواده نیستند و نقش مهم و اساسی و جایگاه ویژه‌ای در زندگی فرزندان خود دارند.

نویسنده این کتاب، خانم مگ‌میکر، که سال‌ها به‌عنوان متخصص کودکان با والدین و فرزندان در ارتباط بوده، به‌خوبی توانسته است با اتکا به روایات واقعی درون روابط فرزندان با والدین، تلنگری به پدران به حاشیه‌رفته جامعه غربی و به‌ویژه آمریکایی بزند و آنها را متوجه حضور اثربخش و ماندگار خود بر تربیت و زندگی فرزندانشان کند؛ همچنین با دقت و درایت، یک‌سویه‌نگری فرهنگ جامعه آمریکا در قرن ۲۱ را در زمینه اهمیت مادر در زندگی فرزندان مورد توجه قرار داده، آسیب‌های ناشی از بی‌اثر کردن حضور مردان در پرورش فرزندان را به خانواده‌ها یادآوری می‌کند. از این‌رو مترجم را که در کنار اینجانب هدایت چندین اثر پژوهشی مرتبط با اثر تربیتی پدر در شکل‌گیری شخصیت فرزندان و سلامت روان‌شناختی آنها را بر عهده داشته است؛ بر آن داشت تا این کتاب را ترجمه کند، زیرا نتایج این پژوهش‌ها (در جامعه ایران) همخوان با یافته‌های خانم مگ‌میکر نشان دادند که پدر بودن نقش مهمی است که تنها یک مرد می‌تواند آن را به‌خوبی ایفا کند، نه یک زن (مادر) و چنانچه دستاوردهای فرزندپروری پدران بیشتر از مادران نباشد، کمتر از آنها نیست.

از آنجا که زندگی در عصر حاضر با تبلیغات رسانه‌ای و دنیای مجازی، فرزندان ما را با خطرات بی‌شماری مانند انحرافات جنسی، خدافراموشی، گسستگی هویت، افول اخلاقیات و از دست دادن آداب فرهنگی-اجتماعی مورد هجومه و آسیب قرار می‌دهد، تقویت و بهبود رابطه والد-فرزند و به‌طور اخص با پدر تا اندازه زیادی می‌تواند نقش مصون‌کننده و مراقبتی برای آنها داشته باشد. اگر خانواده‌ها و به‌ویژه پدران و مادران بدانند که تضعیف نقش پدری چه خسارت مادی و معنوی را به فرد و جامعه تحمیل می‌کند، از جایگاه او مراقبت و ویژه‌ای به عمل خواهند آورد. هنگامی که در نهج‌البلاغه با تعابیر امیرالمؤمنین درباره نقش پدر و مادر، به‌عنوان دنیاساز و آخرت‌ساز برخورد کردم و آن را در کنار یافته‌های علمی که مادر را رابطه‌ساز و پدر را هدف‌ساز زندگی معرفی می‌کنند، شگفت‌زده شدم. اگرچه به‌ظاهر نیاز به پدر به اندازه نیاز به مادر ادراک نمی‌شود، اما زمانی که منابع دینی جایگاه پدر را بسیار بااهمیت دانسته‌اند و به‌ویژه اینکه وی را مسئول زندگی فرزند می‌داند، اهمیت کلیدی نقش پدر در زندگی انسان‌ها را نشان می‌دهد.

کتاب حاضر به سبب داشتن پشتوانه تجربی و علمی بسیار غنی، نثر روان و قابل فهم برای همه پدران، از طبقات مختلف اجتماعی-اقتصادی، از کم‌سواد تا فرهیختگان دانشگاهی، ارزشمند می‌باشد و امید آنکه بتواند راهکارهای عملی با قابلیت اجرای عالی و فوق‌العاده‌ای به آنها ارائه دهد تا دریچه‌ای امیدبخش به روی خانواده‌ها گشوده شده، فرزندان بتوانند یک بار دیگر با امنیت و اعتماد در کنار پدران خود قرار گیرند و آنها را با افتخار قهرمان زندگی خود معرفی کنند.

از مترجم محترم سرکار خانم دکتر شهناز نوحی سپاسگزارم که در تشخیص و ترجمه دقیق متن حاضر، مسیر این توجه مهم را گشودند و از حجت‌الاسلام دکتر محمدرضا سالاری‌فر، مدیر محترم گروه خانواده و از آیت‌الله سیدمحمد غروی‌راد که با خواندن و تأیید آن برای چاپ در پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، اهمیت انتشار این متون را برجسته کردند، بسیار قدردانی می‌کنم. این کتاب هدیه‌ای وزین و گرانبه‌تر به تمام پدران به‌عنوان مهم‌ترین پشتوانه نسل‌های بعدی این مرز و بوم و تقویت‌کننده اعتماد به نفس آنها است... ان‌شاءالله.

مسعود جان‌بزرگی

مقدمه دیو رامزی^۱

بیش از یک دهه است که من شروع به خواندن کتاب‌های دکتر مگ میکر^۲ درباره فرزندپروری کردم و تحت تأثیر عقلانیت و بینش او قرار گرفتم. پیش از هر چیز، از شور و شوق وی برای کمک به مادران و پدران و هدایت آنها در پیچ‌وخم مسیر تربیت فرزندان سالم قدردانی می‌کنم. بعدها که شخصاً او را شناختم، متوجه شدم قلبش به شکل خاصی برای والدین می‌تپد. زمان زیادی طول نکشید که ما به دوستان نزدیکی تبدیل شدیم چون واقعاً روحیات شبیه به هم داشتیم. در آن زمان، فرزندانم اواخر نوجوانی و اوایل بیست سالگی خود را سپری می‌کردند. اکنون، همان‌طور که نشستیم تا برای این کتاب فوق‌العاده مقدمه بنویسم؛ همه چیز در خانواده رامزی تغییر کرده است. این روزها فرزندانم بزرگ شده‌اند و من را با نام «پدر بزرگ دیو» می‌شناسند. من با غرور به دامادهایم نگاه می‌کنم که نوه‌هایم را به هوا می‌اندازند و از فرط لذت و شوق جیغ آنها را درمی‌آورند. خنده‌دار است! اما من واقعاً هرگز ندیده‌ام که مادران این بازی را بکنند. شاید این کار آنها را عصبی کند، اما من صادقانه فکر می‌کنم چنین چیزی فقط مختص نقش پدران است. این یک کار ویژه تنها از آنها برمی‌آید؛ کاری که پدران منحصراً شایسته انجام آن هستند.

با نگرستن در چشمان پدر بزرگ دیو، به روشنی می‌توانم نقش‌های مختلف مادران و پدران در پرورش یک کودک سالم و با اعتماد به نفس را ببینم. در این روند مادران وظایف اصلی را کامل انجام می‌دهند، اما پدران هم وظایف زیادی دارند و این چیزی است که ما هرگز نباید آن را فراموش کنیم؛ متأسفانه امروزه مردم در حال فراموش کردن این نقش هستند که من در این باره بسیار نگرانم.

1. Dave Ramsey

2. Meg Meeker

دکتر مگ بیشتر به این نکته اشاره می‌کند که این نسل از پدران، به‌ویژه در رسانه‌ها، هدف تمسخر انواع شوخی‌ها قرار گرفته‌اند. در نمایش‌های تلویزیونی، آگهی‌های بازرگانی و فیلم‌ها به‌ندرت پدرانی قوی می‌بینید. هنگامی که در مورد آن می‌اندیشید، می‌بینید سخت است که در دنیای سرگرمی چیزی را بیابید که پدران را در هاله مثبتی نشان دهد. ما می‌توانیم این مسئله را به هالیوود، طنز بد یا تقلید مضحک و گمراه‌کننده ربط دهیم و آن را سرزنش کنیم، اما منشأ این مشکل هر چه هست باید بپذیریم که این مشکل واقعی است.

در فرهنگ ما انبوهی از مردان به سبب افکار سیاسی که در سراسر دنیا نفوذ کرده، به فراموشی سپرده شده‌اند؛ در نتیجه جایگاهشان را در خانواده خود از دست داده‌اند. با وجود اینکه آنان از لحاظ جسمی حضور دارند، از لحاظ معنوی یا هیجانی حضور ندارند. دکتر مگ کاملاً درست می‌گوید: مردان (به‌ویژه پدران) نیاز مبرم به بازسازی نقش خود دارند.

هرگاه به دامادهایم در کنار نوه‌هایم نگاه می‌کنم؛ نمی‌توانم کمکی کنم، ولی می‌اندیشم چقدر مهم است که کسی به آنها بگوید چقدر مهم و باارزش هستند. کسی باید به این مردان جوان و میلیون‌ها نفر مانند آنها یادآوری کند که آنان نه دلچک و نه غول آدم‌خوارند. به کسی نیاز است که پایه‌پای آنها بیاید و به آنها یاد بدهد که چگونه می‌توانند پدرانی عالی باشند؛ پدرانی که مقتدرانه، آرام و دوستانه خانواده‌هایشان را هدایت می‌کنند. کسی باید به آنها بگوید که چقدر در پیشرفت فرزندان‌شان اهمیت دارند؛ وگرنه بچه‌ها ناگزیر با شکافی رشد می‌کنند که بین آنها و پدران‌شان در زندگی شکل گرفته است.

با وجود آنکه پدران خطر کردن را یاد می‌دهند، مرزهای امن و محکمی را نیز تدارک می‌بینند. پدران وقتی می‌بینند که پسرهای غریبه از دو کیلومتری دختران نوجوان‌شان می‌گذرند، آنها را از دختران خود دور می‌کنند.

بیایید روراست باشیم... بازی پدران، کاملاً متفاوت از بازی مادران با بچه‌ها است. این بازی بهتر از بازی مادران نیست، ولی متفاوت است. اگر فرهنگ جامعه نتواند از پدر حمایت کند؛ زمانی که هیچ‌کس آنها را محترم نمی‌شمارد یا به آنها نمی‌آموزد که چگونه می‌توانند محترم و عالی شوند، ما به جامعه خودمان ضربه بدی می‌زنیم. ما باید به پدران کمک کنیم تا به مردانی تبدیل شوند که خداوند چنین نقشی را به آنها سپرده است.

من معتقدم دکتر مگ راه‌حل بحران این فرهنگ را دارد. خداوند او را به‌طور ویژه برای این موضوع انتخاب کرده است. خدا او را آفرید که در این شکاف بایستد و برای چنین زمانی امیددهنده باشد.

اما آگاه کردن شما به تنهایی منصفانه نیست... مطمئنم زمانی که این کتاب را کامل می‌خوانید، حاضر خواهید شد که چند نسخه از آن را تهیه کنید و به پدرانی که می‌شناسید، هدیه دهید. هنگامی که پدری به همراه فرزندش پیش شما می‌آید، این کتاب هدیه‌ای ماندگار از طرف شما به آنها خواهد بود و این کار به آن علت نیست که این کتاب فوق‌العاده است، بلکه برای آن است که شما باور خواهید کرد «دنیا به پیام درون این کتاب نیاز مبرم دارد».

زمان آن است که مردان برخیزند، استوار بمانند و تبدیل به قهرمانان تمام‌عیاری شوند که فرزندانشان به آنها نیاز دارند. من واقعاً بر این باورم؛ برای آنچه که نسل بعد می‌خواهد به دست آورد، در جهانی مملو از پدرانی قوی، مانعی وجود نخواهد داشت.

فصل اول

شما یک قهرمان هستید

در ۳۰ مارس ۲۰۱۱، برای آخرین بار دستان پدرم را گرفتم. دست‌هایی که به من استفاده از چوب ماهی‌گیری و تیراندازی با تفنگ موزر ۷ میلی‌متری را آموخت و مرا که دختر بیچه کوچکی بودم، از عرض خیابان‌های بوستون عبور می‌داد. امروز این دست‌ها نرم بودند. دستانی که پیش‌تر به سبب کارهای بیرون از خانه، غذا دادن به گاوها یا اسب‌سواری، مانند چرم زبر شده بودند. انگشتان سبابه‌اش به علت پر کردن پیش با تباکو سیاه‌رنگ شده بود.

اکنون این دست‌ها نرم و صاف شده بودند، زیرا برای مردی بودند که چهار سال از بیماری زوال عقل رنج می‌برد. او دیگر همانند گذشته به دستانش احتیاجی نداشت، اما من هنوز دوست داشتم این دست‌ها را در دستم نگه دارم. این دست‌ها، دستان پدرم بود؛ چیزی که برایم بسیار عزیز بود. همان‌طور که آن روز دستانش را نگه داشته بودم، کاری را ادامه می‌دادم که ماه‌ها و ماه‌ها آن را انجام می‌دادم؛ برایش با صدای بلند کتاب‌های کتابخانه‌اش را می‌خواندم. او نمی‌توانست هیچ کلمه بامعنایی بگوید و اگر من را می‌شناخت، حیرت‌زده می‌شدم. از او می‌خواستم نامم را بگوید، از او می‌خواستم بدانند دستانی که دستانش را گرفته‌اند، دستان من هستند؛ اما او نمی‌توانست. من فکر می‌کنم او می‌فهمید، چون وقتی که کنارش می‌نشستم، آرام‌تر می‌شد. گاهی اوقات وقتی صدایم را می‌شنید کمی هم گریه می‌کرد.

آخرین سال‌های زندگی پدرم برای ما خیلی دردناک بود، اما برای خودش بسیار دردناک‌تر... وقتی زوال عقل تشخیص داده شد، خودش هم این موضوع را فهمید. در این سال‌ها، چند ماهی از لحاظ ذهنی سرحال بود، اما وقتی می‌دید کارکرد کامل شناختی خود را از دست داده است، بسیار گریه می‌کرد. من می‌دیدم که روی تخت اتاق می‌نشست و فقط می‌گریست. من دلیل گریه کردنش را می‌دانستم؛ بنابراین قوت قلب دادن به او و گفتن این جمله

که همه چیز درست می‌شود، کار سختی بود. برای او هیچ چیز درست نمی‌شد. او داشت خودش را از دست می‌داد، ارتباطش با هر چیز معناداری در زندگی‌اش قطع شده بود؛ در واقع ما هم داشتیم او را از دست می‌دادیم. او داشت تبدیل به مردی می‌شد که به نظر ما عجیب و خاص بود؛ آرام‌تر، بیشتر شبیه کودکان، مثل اوایل زندگی‌اش که فقط یک کودک بود. پشت روحیه آرام، دوستانه و خیره‌کننده‌اش او مردی خردمند و پرصلابت بود. نیاز نبود زیاد حرف بزند، ما می‌دانستیم او چه فکری می‌کرد، چه چیزی می‌خواست و در مورد ما (خانواده‌اش) چه باوری داشت. ما می‌دانستیم او هر کاری که می‌توانست می‌کرد تا از ما حمایت و محافظت کند، اما حالا او نمی‌تواند مثل یک پدر از ما مراقبت کند و او این را می‌دانست و این بود که وی را عذاب می‌داد.

آخرین کریسمسی که پدر آن را می‌فهمید، به یاد می‌آورم. من در ماه نوامبر با پدرم رفتم تا برای مادرم هدیه‌ای بخرم. آن را کادو کردم و روی میز اتاق ناهارخوری گذاشتم، به‌گونه‌ای که پدرم می‌توانست هر روز آن را ببیند؛ اما هر روز می‌پرسید: «آیا من برای مادرت هدیه کریسمس گرفته‌ام؟» پاسخ من همیشه همین بود: «البته که گرفته‌ای پدر. شما همیشه این کار را می‌کنید».

پدرم درمانگر با استعدادی برای وضع حمل گاوهای باردار بود؛ اما این کار تنها برای معیشت و گذران زندگی بود. اطمینان از اینکه مادرم، دو برادرم، خواهرم و من در امنیت و سلامت هستیم، همیشه نخستین اولویت او بود. پدرم بسیار مراقب بود که ما او را از کارافتاده ندانیم و این امر سبب می‌شد تا ما انسان بهتری شویم. ما هم می‌خواستیم که او احساس کند بسیار موفق است، زیرا او موفق بود، نه تنها در کارش بلکه مهم‌تر از همه به‌عنوان یک پدر.

این امر برای پدرم کار کوچکی نبود، زیرا او رابطه خوبی با والدینش نداشت. تنها همین قدر بگویم که مادرش نامهربان بود. وقتی پدرم سیزده‌ساله بود، او با پولی که از تحویل دادن روزنامه‌ها به منزل مردم جمع کرده بود، اسب کوچکی خرید. او اسب را در مزرعه عمه‌اش نگهداری می‌کرد. یک روز که رفت تا به اسب غذا بدهد، متوجه شد اسبش نیست. مادرش آن اسب را دور از چشم پدرم فروخته بود، زیرا احساس می‌کرد او دیگر نیازی به آن اسب ندارد. بدون اطلاع و بدون صحبتی در مورد اینکه چرا اسب باید فروخته شود، مادر آن را فروخته بود. قلب پدرم شکست و حتی در آخرین روزهای زندگی‌اش که با هم در راهروهای آسایشگاه قدم می‌زدیم، هنوز در مورد اسب کوچکش حرف می‌زد.

به همین دلیل او برای یک پدر مهربان و دلسوز بودن، چیزهای زیادی آموخته بود. من فکر نمی‌کنم که او از هیچ کتابِ راهنمایی برای پدر خوب شدن استفاده کرده باشد. او تنها همان‌گونه که زندگی می‌کرد و پیش می‌رفت، یاد گرفته بود. این روند به‌طور مداوم در او جریان داشت، زیرا او مانند هر پدر دیگری که این کتاب را می‌خواند، قدرت لازم را داشت تا یک پدر عالی شود. این امر یک امر ذاتی است و بخشی از دی‌ان‌ای^۱ شماست؛ شما فقط باید از آن استفاده کنید. مطمئناً پدرم به‌عنوان یک پدر، در طول این راه اشتباه‌های زیادی داشته است، اما موفقیت‌های او بر آنها چیره بود. او عصبانی می‌شد، اما پس از آن می‌گفت که متأسف و پشیمان است. او با فروتنی زندگی کرد، زیرا از درون خود آگاه بود. پدرم بسیاری از مسابقات چوگان من را از دست داد، اما اهمیت نمی‌دادم؛ زیرا می‌دانستم که او حواسش به من است. می‌دانستم که او باور دارد که من می‌توانم موفق شوم، به دانشکده پزشکی بروم و پزشک متخصص کودکان شوم. او همیشه مشتاق بود سؤال‌هایی از من، خواهر و برادرانم پرسد. او می‌خواست بداند که ما به چه می‌اندیشیم؟ چه اعتقادی داریم؟ احساسمان چیست؟ و چه می‌کنیم؟ هر تابستان او اصرار داشت که دو هفته کل خانواده با هم در مناطق شمال کشور دوچرخه‌سواری و ماهی‌گیری کنیم. این تفریحات دقیقاً آن تعطیلات رویایی برای یک دختر نوجوان نیست؛ بیشتر اوقات ما سعی می‌کردیم که نرویم، ولی درنهایت من، خواهر و برادرانم قدردان و خوشحال بودیم که به آنجا رفتیم. آن تعطیلات نشان می‌داد که ما چقدر به یکدیگر اهمیت می‌دادیم.

وقتی در سی مارس کنار پدرم نشسته بودم و او آماده ملاقات با خدا می‌شد، احساس غم عمیقی می‌کردم. من زنی بالغ با فرزندان بزرگ بودم. زندگی و علایق خودم را داشتم. پس این دیگر چه حالی بود؟ نمی‌دانم این اضطراب از کجا می‌آمد؟ این غم و اندوهی ساده برای از دست دادن یک عزیز نبود. این وحشت از فروپاشی چیزی در زندگی‌ام بود. وقتی بر آن متمرکز شدم، دریافتم که چنین حالی منطقی نیست؛ اما از لحاظ هیجانی و عاطفی، کاملاً برایم معنا داشت. پدرم شبکه امن من بود و به سخنی دیگر، او محور مرکزی خانواده ما بود و زمانی که او برود، چه اتفاقی برایم می‌افتد؟

پدرم (نه همسر) تنها کسی بود که فکر می‌کردم همه چیز را درست می‌کند. اگر دنیای من در حال فروریختن بود، پدرم تنها کسی بود که به سمتش گام برمی‌داشتم و دوباره آن را برپا می‌کردم.

ذهنم با خاطراتی از نیروی آرامش پدر، پُر شده بود و شروع به گریه کردم. پاییز سال اول کالج واسار^۱ را به یاد می‌آورم که خیلی دلتنگ بودم. بعد از ظهرهای جمعه، پدرم چهار ساعت رانندگی می‌کرد تا مرا از کالج ببرد تا بتوانم آخر هفته را در خانه بگذرانم و یکشنبه هم مرا برمی‌گرداند. هرگز غر نمی‌زد، فقط راه را ادامه می‌داد. پدر و مادرم در دِنور^۲ زندگی می‌کردند، یادم می‌آید وقتی که در فرودگاه دِنور تنها و غریب بودم، می‌دانستم که پدرم می‌آید و او (مانند یک مُنجی) سر می‌رسید و زمانی که به نظر می‌رسید به خاطر برف سنگین پروازها لغو می‌شود، در نزدیک‌ترین هتل اتاقی را رزرو می‌کرد. اگرچه من سمج و لجباز بودم و به فرودگاه می‌رفتم و امیدوار بودم با پرواز به خانه بروم، اما پس از چندین ساعت انتظار به پدر و مادرم تلفن می‌کردم تا لغو شدن پرواز را اطلاع بدهم و می‌دیدم که پدرم قبلاً یک اتاق برای من رزرو کرده بود تا من مجبور نشوم کف فرودگاه بخوابم. من همیشه می‌توانستم به پدرم تکیه کنم. حتی زمانی که فکر می‌کردم که او را نمی‌خواهم. هنگامی که مسئولیت‌های سنگینی داشتم یا تحت فشار بودم، او همیشه آنها را برعهده می‌گرفت. وقتی در شرایط سختی قرار می‌گرفتم، او بود که نجاتم می‌داد. این همان چیزی است که باید پدرها برای فرزندشان باشند، یا همان چیزی است که بچه‌ها از آنها می‌خواهند باشند، یک قهرمان که فرزندان همیشه می‌توانند به او تکیه کنند و همان‌طور که روزی آنها می‌بینند شما از زندگی‌شان می‌روید، من هم در آن روز سرد ماه مارس، پدرم را دیدم که از زندگی من می‌رفت و من هم مانند آن بچه‌ها وحشت کردم. گریه‌ام شدیدتر شد، زیرا به‌روشنی می‌دیدم چه اتفاقی برای زندگی‌ام می‌افتد. من هنوز مادر، خواهر و برادران عزیزم را در کنارم داشتم. همچنین شوهرم را که پشتیبان بزرگی برایم بود، اما هیچ‌کدام از اینها پدرم نبودند. هیچ‌کس نمی‌توانست در قلبم و در زندگی‌ام جای پدرم را بگیرد؛ بله، در زندگی‌اش سرسخت‌ترین و سخت‌گیرترین فرد بود، اما او هم مانند بسیاری اقتدار را دوست داشت، چیزی که تنها یک پدر می‌توانست با خود داشته باشد. من دلیل خوبی برای گریه کردن داشتم. زمانی که پدرم ما را ترک کرد، خواهرم نزدیک او نشست. ما در آن ساعت‌های آخر به نوبت رسیدیم و همگی این شانس را داشتیم، پدر را ببینیم که در حال پر کشیدن به سوی آسمان بود. من به بهشت رفتن را برایتان معنا می‌کنم. من به شما می‌گویم.

1. Vassar

2. Denver

پدرم تب بسیار شدیدی داشت و بدنش خیلی داغ شده بود. او در کما به سر می‌برد و همواره خواب بود. هیچ حرکت، ناله یا نشانه‌ای از ناراحتی و درد نداشت؛ اما ناگهان، چشمانش را باز کرد و به گوشه‌ای از سقف اتاق نگاه کرد. او هیجان‌زده نفس نفس می‌زد و پرستار کنارش گفت: «والی، چه چیزی می‌بینی؟» خواهرم از اتاق کناری به سمت پدر دوید. آخرین نفس عمیقش را کشید... و به سوی آسمان پر کشید.

سؤال ذهنی‌ام این نیست که پدرم بهشت، خدا و یا پیامبر را دید؟ اینها مهم نیستند، بلکه مهم آن است که او نور خدا را دید و این به من امید می‌دهد. من می‌دانم که او در جای امن و خوبی است، می‌خواهم او را دوباره با صدایش و خندیدنش تصور کنم (گرچه از کوره هم درمی‌رفت). می‌خواهم دوباره او را ببینم و فقط یک‌بار دیگر بگویم: «از تو ممنونم پدر». می‌خواهم به او بگویم که اگرچه مطمئنم از بسیاری جهات به‌عنوان یک پدر و حتی یک همسر ضعیف‌هایی داشته، اما به‌اندازه کافی کارهای خوب انجام داده است. او برای ما سخت کار کرد و ما را دوست داشت. پدران باید خودشان را همان‌گونه ببینند که فرزندان‌شان آنها را می‌بینند. چه بدانید چه ندانید، شما مرکز دنیای آنها و محور مرکزی خانواده خودتان هستید، قهرمانی که به او تکیه می‌کنند. اگر شما متعهد و یا این چنین نباشید، آنها رنج می‌برند.

قهرمانان گمشده

به تازگی درباره مردی شنیدم که شش فرزند از شش زن مختلف داشت و چیزی از بچه‌ها نمی‌دانست. آنها بزرگ شده بودند و وقتی دوستی از او پرسید که چرا هرگز آنها را ندیدی یا سراغشان را نگرفتی؟ مرد پاسخ داد: «حالا دیگر چیزی نیست که آنها از من بخواهند و احتیاج داشته باشند» و آن مرد چه اشتباه بزرگی می‌کرد.

هر کودکی به پدر نیاز دارد و این شامل فرزندان بزرگ هم می‌شود. وقتی پدر در زندگی فرزندان خود حضور ندارد، آنها می‌خواهند دلیلش را بدانند. آیا او به ما اهمیت نمی‌دهد؟ یا چیزی که اغلب (و به اشتباه) می‌پندارند؛ آیا آنها موجب شده‌اند که پدر ترکشان کند؟ زخم‌هایی که از نبود یک پدر باقی می‌مانند، بسیار عمیق‌اند؛ زیرا پدرانی که حضور ندارند، قهرمانانی هستند که بدون اجازه فرار کرده‌اند.

البته این غیبت پدران درجات مختلفی دارد. متأسفانه این روزها خانه‌های بی‌پدر مانند مردی را که تعریف کردم به فرزندانش اهمیتی نمی‌داد، به صورت جهانی و همه‌گیر داریم؛ اما

بیشتر از آن، خانه‌های زیادی داریم که پدران به دلیل طلاق در آن مورد کم‌توجهی قرار گرفته‌اند، یا آنچه که در بیشتر خانواده‌ها متداول می‌باشد، دور بودن پدر از محیط خانه است. او سرکار می‌رود، به خانه برمی‌گردد و می‌پندارد که فرزندانش می‌خواهند که وقتشان را به تته‌پتیه یا با مادرشان بگذرانند؛ بنابراین او به خلوت‌گاهش یا غار مردانه‌اش می‌رود و تلویزیون تماشا می‌کند. یک تصور نادرست آنکه مادران مرکز دنیای کودک هستند. مادرها اهمیت حیاتی دارند؛ من خودم مادر ۴ فرزند هستم، اما بیشتر این‌طور باور دارم که پدران صاحب اختیارند و اغلب بهترین چیز برای آنها این است که تنها همین خصلت را حفظ کنند. آنها ممکن است به‌عنوان نان‌آور، مسئول انجام فهرست کارهای خواسته‌شده یا شاید بعضی اوقات بنابر ضرورت مسئول انضباط فرزندان باشند، اما مردم بیشتر این‌طور باور دارند که مادر باید در مرکز قرار گیرد.

در واقع معنای خانواده امروزی این است که مادران و پدران با هم کار کنند و چنانچه والدین باهم کار کنند؛ من به‌عنوان یک پزشک متخصص کودکان می‌توانم بگویم که زندگی کودک از لحاظ احساسی، معنوی و عاطفی، فکری و روانی و حتی از لحاظ جسمی، غنی می‌شود. فرزندان در این خانواده‌ها، شانس بسیار خوب و بیشتری برای تبدیل شدن به کودکانی شاد و سالم دارند. دوباره این جمله را تکرار می‌کنم: مادران کاملاً ضروری هستند، اما پدران نیز ضروری‌اند و برای بچه‌ها پدر کسی است که مرکز خانواده است. مادر ممکن است گوش شنوا و دلسوز یا مرهم درد فرزندانش باشد، اما پدر فردی است که آنها می‌خواهند به‌عنوان قهرمان به او نگاه کنند؛ قهرمانی که هر کار سختی در خانه را می‌تواند انجام دهد. حدس بزنید چه کاری؟ شما پدران، مسئول به دوش کشیدن این مسئولیت برای رویارویی با کارهای سخت هستید، تا از خانواده‌تان حفاظت و حمایت کنید.

اکنون ببینید وقتی شما پدران، فشارهای خانواده را به دوش می‌کشید، چه اثری بر فرزندان‌تان دارد. کودکان با پدران مقاوم و مشارکت‌کننده:

- سطح بالاتری از خودمهارگری، اعتماد به نفس و اجتماعی بودن دارند.
- احتمال کمتری دارد که در نوجوانی درگیر رفتارهای پرخطر شوند.^۱
- احتمال کمتری دارد که به مشکلات رفتاری یا روانی دچار شوند.

1. Emily Anthes, "Family Guy: Fathers No Longer Just Backup Parents", Scientific American Mind (May/June 2010), <https://www.scientificamerican.com/article/family-guy/>.

- احتمال کمتری دارد که خلافکار شوند (به ویژه در خانواده‌های کم درآمد).^۱
- در آزمون‌های شناختی بهتر عمل می‌کنند و نمرات بهتری می‌گیرند.^۲
- احتمال بیشتری دارد که تبدیل به جوانان بالغ با سطوح بالاتری از دستاوردهای اقتصادی و تحصیلی، موفقیت شغلی، شایستگی شغلی و بهزیستی روان‌شناختی شوند.^۳
- مطالعات نشان می‌دهند پدرانی که در تربیت و پرورش و بازی کردن با فرزندان خود مشارکت دارند، از فرزندان با ضریب هوشی بالاتر، توانایی‌های زبان‌شناختی و ادراکی بهتری برخوردارند.^۴

روشن است وقتی شما به عنوان یک پدر با فرزندان خود تعامل دارید، به آنها آموزش می‌دهید، آنها را در آغوش می‌گیرید، با آنها بازی می‌کنید و از آنها حمایت می‌کنید، پیامی که آنها از این کار دریافت می‌کنند، بسیار مهم است. وقتی فرزندان احساس می‌کنند که برای پدرانشان اهمیت دارند، در دنیای خود احساس امنیت و اطمینان بیشتر و احساس حمایت شدن می‌کنند. آمار به دست آمده از علوم اجتماعی و تحقیقات پزشکی نشان می‌دهد که چگونه فرزندان در خانواده‌ای که مادر و پدر کنار هم هستند، پیشرفت می‌کنند و خودم نیز پس از بیشتر سی سال کار با کودکان و والدینشان، این را هر روز به چشم دیده‌ام. من هزاران کودک را دیده‌ام؛ بعضی همراه با پدر، بعضی بدون پدر و بین این دو تفاوت زیادی وجود داشته است.

دخترانی که بدون پدر بزرگ شده‌اند، احتمال بیشتری دارد که احساس ناامنی کنند و در جستجوی تأمین آسودگی و رفاه از طرف مردان مسن باشند که معمولاً نیز مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرند و پس از آن هم کنار گذاشته می‌شوند. دختران بدون پدر خیلی زود بزرگ می‌شوند.

-
1. A. Sarkadi et al., "Father's involvement and children's developmental outcomes: a systematic review of longitudinal studies", *Acta Pædiatrica* 97 (2008): 153-158.
 2. The FII-ONews, Newsletter of the Father Involvement Initiative—Ontario Network vol. 1 (Fall 2002), [http://www.ecdip.org/docs/pdf/IF%20Father%20Res%20Summary%20\(KD\).pdf](http://www.ecdip.org/docs/pdf/IF%20Father%20Res%20Summary%20(KD).pdf).
 3. Amato, 1994; Barber & Thomas, 1986; Barnett, Marshall, & Pleck, 1992; Bell, 1969; Furstenberg & Harris, 1993; Harris, Furstenberg, & Marmer, 1998; Lozoff, 1974; Snarey, 1993.
 4. Kyle Pruett, *Fatherhood: Why Father Care is as Essential as Mother Care for Your Child* (New York, NY: Harmony, 2001).

آنها معمولاً برای کسب امنیت و مورد تأیید و توجه قرار گرفتن با پسران زیادی رابطه برقرار می‌کنند؛ در عوض، اغلب از زخم‌های باقی‌مانده از ناامنی، تهمت و سوءاستفاده به افسردگی و بیماری‌های دیگر مبتلا می‌شوند و از آنها رنج می‌برند. به عنوان یک پدر، اگر به دخترتان اهمیت می‌دهید، نباید او را ترک کنید؛ شما نقش مهمی برای محافظت از او برعهده دارید و با رفتار خود به او نشان می‌دهید که از یک مرد چه انتظاری باید داشته باشد.

پسران بی‌پدر احتمال بیشتری دارد که دچار اضطراب شوند و در معرض خطر بیشتر افسردگی قرار گیرند. اگر آنها از فرزندان دیگر بزرگ‌تر باشند، بیشتر اوقات بار مسئولیت پدرشان را برعهده می‌گیرند و این امر می‌تواند برای آنها بسیار سنگین باشد. دادن مسئولیت بیش از حد به پسران در سنین خیلی کم (چیزی که در خانواده‌های بدون پدر اتفاق می‌افتد)، به این معناست که آنها دوران کودکی و مزایای آن را از دست داده‌اند. این پسران کوچک نیز به حمایت و در آرزوهای خود به یک ایدئال مردانه نیاز دارند.

یک پسر، یک تراکتور و مجموعه گسترده‌ای از تکالیف بر دوش

هنگامی که ست^۱ یازده سال داشت، آرام‌آرام رفتار مادرش با او تغییر کرد؛ به‌گونه‌ای که او آن را به روشنی به یاد می‌آورد. در آن زمان او فکر می‌کرد، مرتکب کار نادرستی شده که خشم مادرش را برانگیخته است، اما نمی‌توانست بفهمد که دلیلش چیست؟ او به من گفت که پشت میز آشپزخانه می‌نشسته و تکالیف خود را انجام می‌داده است و زمانی که مادرش به سمت اتاق می‌رفته، شروع به انتقاد می‌کرده که او پسر بدی است؛ به‌راستی چرا؟ او دلیل آن را نمی‌دانست. شاید این فریادها به سبب شلوغ‌کاری‌هایش، برای بدرفتاری با مادر و یا به علت نمره‌های بد بود. هیچ‌یک از این اتهامات در مورد او درست نبود، اما به همان اندازه او را اذیت می‌کرد.

ست با مادر و پدرش و یک برادر کوچک‌تر در مزرعه خانوادگی‌شان زندگی می‌کرد. پدرش در روزهای طولانی تابستان (به‌ویژه در ماه‌های برداشت) در مزرعه کار می‌کرد. زمانی که سیب‌ها و گیلاس‌ها می‌رسیدند، ست به مزرعه می‌رفت و به پدرش کمک می‌کرد. او گفت که علاقه زیادی داشت که با پدرش به مزرعه برود و گیلاس‌ها را بچیند. او دوست داشت با او باشد، حتی موقع کار که ممکن بود زیاد با هم صحبت نکنند.

1. Seth